

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد      بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده  
شهر اسن – المان

## عالم، حکیم و عارف

ای که ترا آرزوست ، دیدن رخسار یار  
شیشه زنگار دل ، پاک نما از غبار  
سُوز و بَدَر ، هر حجاب ، دور بیفکن نقاب  
چشم حقیقت گشا ، جلوه نماید نگار  
سوزشی داری و درد ، نالشی داری و تب  
پرسشی داری به لب ، گوش کن و هوشدار  
پاسخ تو با قلم ، رنگ و زکاب از جگر  
صفحه ز اوراق دل ، بشنو ازین بیقرار  
اصل سؤال اینچنین ، عالم و عارف ، حکیم  
فرق چه باشد میان ؟ حال شنو ، آشکار  
هرکه بیاموخت علم ، عالم آن رشته شد  
خوانده ز روی کتاب ، جمله کنند اعتبار  
حکمتی دارد حکیم ، دانش او بس عظیم  
کرده همه اکتساب ، علم بسی بیشمار  
عارف درگاه حق ، میوه و برگ و درخت  
دانه نکشتی هنوز ، دیده تمام ثمار

حال به طرزِ دگر ، پاسُخِ پرسش شنو  
با اذنِ واعیه ، از لبِ میگون یار  
طیِ مراحلِ نما ، مرتبه ها سیر کن  
وادی به وادی بدو ، تا که بگیری قرار  
وادیِ اول ( **طلب** ) ، در طلبش روز و شب  
سالکِ شهرِ طلب ، مرکبی از اضطبار  
شرق و شمال و جنوب ، غرب و سماء و زمین  
می طلب از شش جهت ، تا که شوی رستگار  
مسکنی در شهرِ **عشق** ، همدمی رنج و درد  
مرکبِ سوز و گداز ، جمله نما اختیار  
سینه و دل را کباب ، تاب و توان را چو آب  
جمله هستی بسوز ، یار رسد در کنار  
وادی سه ( **معرفت** ) ، سالکِ عارف دران  
دیده به چشمانِ سر ، صورتِ زیبا نگار  
عارفِ دلِ باخته ، دلبرِ خود یافته  
گشته نصیبش کنون ، معرفتِ کردگار  
مختصری عرضه شد ، جوهرِ چندین کتاب  
گر بیدرم پرده را ، سر برود روی دار  
طاقتِ بشنیدنش ، گر بُودت ای جناب  
نامه رقم کن به من ، شرح دهم بار بار  
نقطه ز علمِ سؤال ، قطره ز بحرِ جواب  
گوهر و هم دُرّ ناب ، هدیه « نعمت » شمار